جلسه 184

چهارشنبه 22/12/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در کلام محقق عراقی ره بود که فرمودند اگر مکلف اول وقت مضطر بود مثلا عاجز بود از نماز ایستاده، نماز نشسته خواند، در اثناء وقت اضطرارش برطرف شد. اگر شک بکنیم که این فعل اضطراری وافی به تمام ملاک ملزم هست یا نیست، می شود دوران الامر بین التعیین و التخییر، و در دوران الامر بین التعیین و التخییر مشهور قائل به لزوم احتیاط هستند به اتیان محتمل التعیین.

اینجا هم نمی دانیم آیا واجب است جامع بین نماز نشسته در اول وقت و نماز ایستاده در آخر وقت علی وجه التخییر إن کان الصلاة جالسا بتمام الملاک الملزم، یا خصوص نماز ایستاده واجب تعیینی است لو لم یکن الصلاة جالسا وافیا بالملاک الملزم. و در دوران امر بین تعیین و تخییر باید احتیاط کرد ومحتمل التعیین را انجام داد.

ما عرض کردیم در دوران امر بین التعیین والتخییر ولو مشهور احتیاطی هستند ولی ما وفاقا لجماعة من الاعلام کالسید الخوئی و السید الصدر برائتی هستیم. و این مسلک برائت را ما معتقدیم هم کسانی که علم اجمالی را مقتضی می دانند برای وجوب موافقت قطعیه آنها باید برائتی بشوند، و هم کسانی که علم اجمالی را علت تامه می دانند برای وجوب موافقت قطعیهف آنها هم باید برائتی بشوند. اما کسانی که علم اجمالی را مقتضی می دانند برای وجوب موافقت قطعیه، و حرفشان این است که می گویند حکم عقل به وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی، حقّ للمولا و لیس حقا علی المولا، حق للمولا فیمکن للمولا أن یرخص فی ترکه. و نقض غرض هم نیست. چون غرض مولا می تواند به این نحو باشد که تکلیف معلوم بالاجمال موافقت احتمالیه بشود. اما موافقت قطعیه لازم نیست. کما اینکه در شبهه بدویه غرض مولا این نیست که حتما موافقت بشود تکلیف در شبهه بدویه.

ولذا در آن مثال دیروز که علم اجمالی داریم که یا آن لباس نجس است یا این آب نجس است، ما عرض کردیم مرحوم آقای خوئی فرموده اند خطاب کل شیء لک حلال خطاب مختص به این آب است نسبت به جواز شرب آن. اما در رابطه با لباس ما قاعده حل نداریم. چرا؟ برای اینکه فوقش لباس نجس است، پوشیدن لباس نجس که حرام نیست تا کل شیء لک حلال را جاری کنیم. پوشیدن لباس نجس در نماز هم حرام تکلیفی نیست فوقش باطل می کند نماز را، می شود حرام وضعی. قاعده حل ظاهر است در جعل حلیت تکلیفیه در موارد شک. کاری به حلیت و حرمت وضعیه ندارد. نماز در لباس نجس حرام وضعی است. کل شیء لک حلال کاری به او ندارد. قاعده طهارت در لباس با قاعده طهارت در آب تعارضا تساقطا. اما قاعده حل در جواز شرب ماء این یک خطاب اصل عملی است که مختص است به یک طرف علم اجمالی وشامل طرف دیگر نمی شود. و این خطاب مختص اصلٌ بلامعارض.

بله اگر ما گفتیم قطع نماز مطلقا حرام است، می شود راجع به لباس هم یک اصالة الحلی جاری کنیم. نماز را شروع کنیم بدون آن لباس، وسط نماز آن لباس را بپوشیم. اگر آن لباس نجس باشد فعل ما حرام تکلیفی می شود، می شود مصداق قطع فریضه. آنوقت قاعده حال نسبت به این ثوب مشکوک النجاسة می گوید پوشیدن این لباس در اثناء نماز حرام تکلیفی نیست، آنوقت معارضه می کند با قاعده حل در شرب ماء. چرا آقای خوئی این را مطرح نکرده؟ الظاهر والله العالم بخاطر این است که دلیل حرمت قطع فریضه را تمام نمی داند. و الا اگر دلیل حرمت قطع فریضه تمام بود واطلاق داشت، اجماع نبود که دلیلٌ لبیٌّ لا اطلاق له، اگر دلیل حرمت قطع فریضه اطلاق داشت نباید آقای خوئی می فرمود قاعده حل در جواز شرب این ماء اصلٌ بلامعارض. چون قاعده حل می گوید لبس این لباس مشکوک در اثناء صلاة هم حلالٌ تکلیفا، و با هم تعارض می کنند.

اما برائت از مانعیت این لباس برای نماز بنابر اینکه نجاست مانع باشد جاری است، ولی معارضه می کند با برائت از حرمت شرب این آب. خود برائت خطاب مشترک است. هم راجع به لباس جاری می شود بنابر اینکه بگوئیم نجاست مانع است، اما اگر بگوئیم طهارت شرط است، قاعده طهارت که ساقط شد قاعده اشتغال جاری است می گوید برو لباس دیگری را بپوش. اما اگر گفتیم نجاست ثوب مانع است در نماز کما هو الصحیح، حق با شماست، لباس مشکوک برائت از مانعیت دارد، ولی خطاب برائت که رفع ما لایعلمون است در آب هم جاری است، خودش می شود خطاب مشترک. قاعده حل در شرب این ماء خطاب مختص است که دلیلش کل شیء لک حلال است.

این از آثار مسلک اقتضاء است که بگوئیم خطاب مختص اصل بلامعارض است. که نظر ما است.

بنابر این نظر مشکل نداریم. در دوران الامر بین التعیین و التخییر، می گوئیم برائت از تعیین جار بلامعارض. چون وجوب تعیینی کلفت زائده دارد رفع ما لایعلمون.

بله اگر ما نظرمان این بود که مرحوم نائینی می گوید که وجوب تخییری یعنی هر دو طرف واجب است، ولکن اتیان به یکی رافع وجوب دیگری است. نه آن مسلک صحیح که می گوید وجوب تخییری می رود روی عنوان احدهما. مسلک مرحوم نائینی این است که می گوید نه، واجب تخییری، مثلا صوم یا اطعام واجب تخییری اند در کفاره، یجب الصوم ما لم تعطم، یجب الاطعام ما لم تصم. که اتیان به بدل رافع وجوب است.

اگر این را بگوئیم در موارد دروان امر بین تعیین و تخییر شرعی، مثل همین مثال یا مثل خود بحث ما که نمی دانیم آیا نماز ایستاده آخر وقت واجب تعیینی است یا واجب، واجب تخییری شرعی است که نماز نشسته اول وقت بخوانیم در حال اضطرار یا نماز ایستاده آخر وقت. خب بنابر نظر نائینی ره وجوب هر عدلی معلوم الحدوث است. یعنی وجوب نماز ایستاده معلوم الحدوث است. اگر واجب تخییری باشد نماز نشسته که بخوانیم آن وجوب ساقط ومرتفع می شود. معلوم است شک که بکنیم که آیا نماز نشسته واجب تخییری است یا نماز ایستاده واجب تعیینی است، دوران امر بین تعیین و تخییر وقتی شد، استصحاب می گوید بعد از این نماز نشسته هنوز وجوب نماز ایستاده ساقط نشده است. اینجوری است دیگر. مشهور استصحاب در شبهات حکمیه را قبول دارند. در دوران امر بین تعیین وتخییر شرعی بنابر نظر مرحوم نائینی چون وجوب آن محتمل التعیین مثل نماز ایستاده محرز است شک در سقوطش می کنیم که آیا با نماز نشسته وجوب آن ساقط شد یا نشد استصحاب می گوید وجوب آن ساقط نشد. حالا خود مرحوم نائینی می گوید اصلا احتیاج به استصحاب نداریم شک در مسقط مجرای قاعده اشتغال است. ما این مطلب ایشان را قبول نکردیم گفتیم شک در مسقط همه جا مجرای قاعده اشتغال نیست. شک در مسقط که ناشی باشد از شک در کیفیت جعل شارع، مثل مانحن فیه، مجرای قاعده اشتغال نیست. چون شک داریم که جعل مولا چگونه است. اینجا مجرای قاعده اشتغال نیست. شک در مسقط خارجی که نماز واجب بود نمی دانم نماز خواندم یا نه، او شک در مسقط خارجی است. شک در جعل شارع ندارم، می دانم باید نماز بخوانم، نمی دانم خارجا نماز خواندم یا نه. آنجا قاعده اشتغال است، شک در مسقط خارجی است. اما اگر شک کنم که شارع چه جور جعل کرده، آیا شارع جعل کرده وجوب نماز ایستاده را مطلقا، یا جعل کرده وجوب نماز ایستاده را ما لم اُصلّ جالسا فی حال الاضطرار.

اگر شک در کیفیت وسعه و ضیق جعل شارع باشد قاعده اشتغال جاری نیست ولو شک در مسقط باشد. فقط استصحاب کارساز است.

اقول: ما که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول نداریم لذا خیالمان راحت است. علاوه اصل مبنای مرحوم نائینی در واجب تخییری درست نیست که می گوید اگر واجب تخییری باشد هر دو واجب هستند، منتهی هر کدام را بیاوریم وجوبها ساقط می شود. این درست نیست. چون عرض کردیم لازمه اش این است که اگر من هیچکدام را نیاورم دو تا عقاب بشوم، چون دو تا وجوب داریم دیگر، و هیچکدام را هم که نیاوردم، پس هر دو وجوب را عصیان کردم.

ولذا این مبنا که وجوب تخییری وجوب کل عدل هست و اتیان به عدل آخر مسقط است این مبنای تمامی نیست. بلکه وجوب در واجب تخییری می رود روی عنوان احدهما.

هذا کله علی مسلک الاقتضاء.

اما علی مسلک العلیة:

مسلک علیت مسلک مرحوم آخوند و محقق اصفهانی و محقق عراقی است که می گویند: اگر علم اجمالی محقق شد قاعده اشتغال می گوید الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی. و این حکم عقل علی وجه العلیة است، یعنی شارع نمی تواند ترخیص بدهد در مخالفت آن. ترخیص در مخالفت آن ترخیص در قبیح است، و الترخیص فی القبیح قبیح.

و جالب این است که محقق عراقی می گوید و گاهی مرحوم نائینی هم در این مطالب با ایشان همکاری می کند، می گوید اگر نماز خواندی شک داری با وضوء بودی یا نه، اگر شارع بیاید بگوید بلی قد توضأت، محقق عراقی می گوید هیچ مشکلی نیست. چرا؟ برای اینکه عقل می گوید امتثال یقینی اعم از وجدانی و یا تعبدی را من می خواهم، و این هم امتثال تعبدی است.

اما اگر شارع بیاید بگوید تو مرخصی در ترک احتیاط، لازم نیست نماز با وضوء قطعی بخوانی. همین نماز با شک در وضوء کافی است، مرخصی در ترک احتیاط کامل. آقا ضیاء می گوید شارع تو ترخیص در قبیح دادی و ترخیص در قبیح، قبیح است.

می گوئیم چه فرقی کرد جز بازی با شکل و الفاظ وسیاقت؟ بالاخره چه قرمه سبزی و چه قورمه سبزی بالاخره آخرش واقعیتش یکی است. چه شارع بگوید این نماز تو نماز با وضوء است، خب این نماز من واقعا که نماز با وضوء نمی شود. حکم ظاهری است دیگر. اگر کشف خلاف شد باید دومرتبه نماز بخوانم. چه بگوید همین مقدار را ما قبول داریم نیاز به احتیاط کامل نیست. چه فرق می کند؟ یعنی در مقام اجراء حکم عقل به لزوم امتثال بگوید مرخصی در ترک احتیاط کامل، چه فرق با هم می کنند، روحش یکی است. عقل که فریب الفاظ را نمی خورد که بگوید اگر شارع بگوید بلی قد صلیت مع الوضوء من قبول دارم، اما اگر بگوید لایجب علیک الاحتیاط باعادة الصلاة مع الوضوء این را من قبول ندارم. عقل اسیر این الفاظ نمی شود. چون روح حکم ظاهری که فرق نکرده است.

سؤال وجواب: من بخواهم بگویم شکلها در هیچ بحثی تأثیر ندارد، اما در حکم عقل تأثیر ندارد.

سؤال وجواب: آنجایی که مولا می گوید بلی قد صلیت مع الوضوء آن مولا درست حسابی می شود. حکم ظاهری است نه واقعی. یعنی اگر مولا واقعا ببیند این نماز بی وضوء است تکلیفش به اعاده نماز باقی است. حکم واقعی عوض نشد همه اش حکم ظاهری است.

[حالا بگذریم از این مسلک علیت که مرحوم میرزا هاشم آملی که شاگرد محقق عراقی می گفت هر کس مسلک علیت را قبول ندارد و طرفدار مسلک اقتضاء است هر چه می گوید شوخی است].

مسلک علیت اصل بلامعارض را قبول ندارد. چون می گوید خلاف حکم عقل است. ما در دوران امر بین تعیین و تخییر بینییم مسلک علیت چه می گوید:

مرحوم آقای صدر فرموده در دوران امر بین تعیین وتخییر مسلک علیتی باید احتیاطی بشود. چرا؟ برای اینکه نمی دانیم مولا به عهده ما عنوان احد الفعلین را گذاشت یا عنوان صوم را گذاشت در مثال دوران امر بین صوم و اطعام. پس آن عنوانی که بر عهده ما اعتبار شده است معلوم نیست مردد است بین متباینین به لحاظ عالم عهده. ولو در مقام امتثال قدر متیقن داریم، اگر صوم را انجام بدهیم علی أیّ حال امتثال کردیم، ولی به لحاظ عالم عهده دوران امر بین متباینین است، عنوان احدهما به عهده من آمد یا عنوان صوم. ولذا مسلک علیتی باید احتیاطی بشود.

خود محقق عراقی گفته من یک علم اجمالی هم برایتان درست می کنم: مثلا در همین مثال صوم علم اجمالی داریم یا ترک صوم حرام است اگر صوم واجب تعیینی باشد، یا ضم ترک اطعام به ترک صوم حرام است اگر واجب، واجب تخییری باشد. این علم اجمالی منجز است. بروید فکر کنید ببینید می توانید این علم اجمالی را منحل کنید یا نه. می گوید ما که نتوانستیم منحلش کنیم، آنهایی هم که حرفهای ما را مطرح کرده اند نتوانسته اند منحلش کنند. فقط از راه مسلک اقتضاء مشکل خواسته اند حل کنند. ولی من این مسلک اقتضاء را قبول ندارم. روی مسلک صحیح که مسلک علیت است این علم اجمالی منجز است.

اقول: به نظر ما این مطالب درست نیست. چرا؟

اما آنچه که آقای صدر گفت، جناب آقای صدر! برای عقل عنوان احدهما مهم است یا واقع احدهما یعنی مفنی فیه عنوان احدهما. خب برای عقل که عنوان احدهما مهم نیست، آن مفنی فیه عنوان احدهما مهم است. چون عقل می گوید مولا که گفت یجب احدهما، این عنوان احدهما را فانیا فی الخارج دید و امر کرد به او نه عنوان بما هوهو. وقتی اینجور شد می گوئیم جناب آقای صدر! مسلک علیتی هم باید اینجا قائل به انحلال علم اجمالی بشود. چرا؟ برای اینکه می گوید من می دانم که یکی از این دو کار یا صوم یا اطعام را باید انجام بدهم، اما نمی دانم یکی از این دو را که انجام بدهد مشروط به این است که حتما روزه باشد یا لابشرط است. عقل می گوید درست است من نمی دانم شارع عنوان واجبش عنوان احدهما است یا عنوان صوم است. دو تا عنوان متباین. من قبول دارم. اما برای من عنوان بما هو عنوان مهم نیست، بلکه بما هو فان فی الخارج مهم است. وقتی بما هو فان فی الخارج مهم است آنوقت عقل آن مفنی فیه اش را حساب می کند می گوید من می دانم بالاخره باید یکی از این دو کار را انجام بدهم، نمی دانم مشروط است به اینکه حتما باید صوم باشد یا لابشرط است از اینکه صوم باشد یا اطعام باشد. بیان بر اینکه حتما آن احدهما صوم باشد تمام نیست. عقاب بر اینکه لمَ لم تصم می شود عقاب بلا بیان. اینکه متعلق جعل شارع نمی دانم عنوان احدهما است یا عنوان صوم است و اینها دو تا عنوان متباین هستند اینها مهم نیست، مهم آن مفنی فیه است. برای عقل او مهم است. عقل می گوید بالاخره لب مطلب این است که من می دانم یکی از این دو کار را باید انجام بدهم، مردد است که بشرط شیء باشد یا لابشرط. می شود مثل دوران امر بین اقل و اکثر، که نمی دانم مثلا نماز به شرط سوره است یا لابشرط از سوره، چه جور شما برائتی می شدید می گفتید بیان بر شرطیت ویا جزئیت سوره تمام نیست. خب اینجا هم همینطور است، می دانم یکی از این دو را باید بیاورم، اما لابشرط از صوم است یا بشرط صوم باشد، بیان بر بشرط صوم بودن تمام نیست. لابشرط بودن که بیان نمی خواهد او مطابق امتنان است وتوسعه در آن هست.

ولذا به نظر ما همین کافی است.

سؤال وجواب: اگر نمی دانیم مولا گفته اکرم هؤلاء العشرة یا گفته اکرم هؤلاء التسعة آیا می گوئید اینها دو عنوان متباین هستند چون عنوان عدد ده و نه در مقام مفهوم تباین دارند؟! اینها مهم نیست برای عقل. عقل می گوید بالاخره این نه تا را باید اکرام کنم دهمی مشکوک است. مسلک علیتی هم می گوید بیان بر اکرام ذات این نه تا تمام است حالا یا به عنوان عشره بگوید یا به عنوان تسعه بگوید، بالاخره این نه تا در آن هست دیگر. اگر هم بگوید روزه بگیر باز واقع احدهما را از ما خواسته است به شرط اینکه روزه باشد. یعنی می گوید یکی از این دو را بیاور ویکی از این دو روزه است. لبش به این بر می گردد. و عقل به دنبال لب است نه به دنبال عنوان بما هو عنوان.

اما این علم اجمالی آقا ضیاء: جناب آقا ضیاء! این چه علم اجمالی ای است؟ می گوئید که یا حرام است ترک کنم صوم را یا حرام است ضمیمه کنم ترک اکرام را به ترک صوم. خب جناب آقا ضیاء! اگر من ضمیمه کنم ترک اکرام را به ترک صوم یعنی هیچکدام را انجام ندهم، بالاخره عقاب می شوم بر چیزی که بیان بر او تمام است. چرا؟ برای اینکه عقل به من می گوید وقتی تو نه روزه گرفتی و نه اطعام کردی، می دانی بالاخره این کارت مشتمل بر معصیت هست. این کارت مشتمل است بر معصیت قطعیه. چون می دانی اگر روزه واجب تعیینی است ترک کردی، اگر واجب تخییری هم باشد هر دو را ترک کردی. پس این ضم ترک الاطعام الی ترک الصوم یشتمل علی المعصیة القطعیة، ونسبت به این بیان تفصیلی تمام است. نسبت به اینکه چرا روزه نگرفتی بیان تمام نیست. ولذا علم اجمالی هم منجز نیست.

فالصحیح علی کلا المسلکین چه مسلک اقتضاء و چه مسلک علیت این است که در دوران امر بین التعیین و التخییر ما منجزی نسبت به وجوب احتیاط به اتیان محتمل التعیین نداریم و مشکلی نیست.

بله آقای زنجانی دام ظله یک موقعی می فرمودند که ادله شرعیه ولفظیه برائت همه اش مشکل دارد. رفع ما لایعلمون آقای خوئی می گوید سندش ضعیف است، آقای زنجانی می گوید نه سندش را تصحیح می کنیم، ولی شاید رفع ما لایعلمون یعنی آنی که غافل است. الان در را می زند می گوید چرا باز نکردی؟ می گوید نفهمیدم، نفهمیدم یعنی اصلا ملتفت نشدم. محقق همدانی هم در حاشیه رسائل این را مطرح کرده، می گوید رفع ما لایعلمون یعنی رفع ما لایلتفتون الیه، شامل موارد شک نمی شود. این را آقای زنجانی هم مطرح می کنند، می گویند شبیه آنی که در روایت می گوید فإن حرک فی جنبه شیء وهو لایعلم، یعنی لایلتفت.

می ماند حدیث حجب، «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم». او هم که سندش ضعیف است. ابی الحسن زکریا بن یحیی در سندش هست و او توثیق ندارد. علاوه بر اینکه در نقل کافی هست ما حجب الله عن العباد، علمه ندارد. ما حجب الله عن العباد یعنی آن چیزی که خدا باعث شد نتوانی انجام بدهی یعنی عاجز شدی.

پس ادله لفظیه برائت شرعیه که نداریم.

خب چکار کنیم؟

ایشان می گوید در برائت در شبهات بدویه محضه مذاق شارع داریم، شارع که نمی خواهد مردم را بدبخت کند، می فهمیم که احتیاط را واجب نکرده است. اما در دوارن امر بین تعیین و تخییر نه، شاید شارع احتیاط را واجب کرده است.

ایشان برائت عقلیه را ندارد و حق الطاعه ای است مثل آقای صدر، برائت شرعیه هم که مشکل پیدا کرد. فقط دلیل ما شد مذاق شارع، قدر متیقنش هم در شبهات بدویه محضه است.

خب این مبنا که احتیاج به این بحث آقا ضیاء ندارد از اول می گوید ما حسابمان پاک است و دلیلی بر برائت نداریم. ببینیم بیان ایشان تمام است یا نه.